

تقابل سنت و مدرنیته در آموزش و پرورش نوین

فرید کریمی حاجی خادمی*

خاطره حیدری پور**

چکیده

کشورهایی که در حال عبور از جامعه کهنه و سنتی به پیشرفته و روبه رشد هستند، تفاوت نسل‌ها و عواقب سو و صدمه‌های ناشی از آن را بیشتر احساس کرده‌اند، زیرا در چنین جوامعی تفکرات آمیخته با خرافات و ارزش‌ها و الگوهای کهنه به سرعت در حال نابودی اند و از طرفی سبک و سیاق مدرنیته به طور کامل در جامعه استقرار نیافته است. این مساله مجهول در نظام تعلیم و تربیت جوامع پیشرفته به دنبال پروراندن توانایی‌های نسل جدید، بیشتر از هر ارگان و نهاد دیگری بروز و ظهور می‌کند. آنچه در این میان غیر قابل درک و آزاردهنده است در واقع آموزش و تعلیم و تربیتی است که از طریق خانواده‌های سنتی در مقابل تربیت نوین شکل گرفته که در نتیجه آموزش گنگ و ناکارآمد دانش‌آموزان را فراهم آورده است. بیان نکردن تعریف دقیق و جامع از سنت باعث به وجود آمدن کشمکش‌هایی شده است که این جوامع نتوانسته‌اند آن‌ها را برطرف کنند از طرفی والدین و فرهنگ سنتی با تحمیل این تفکرات و تربیت قدیمی و سنتی بدون شک مانند سدی در برابر دانش‌آموزان برای فراگیری آموزش‌های نوین ایستاده‌اند، این در حالی است که فرایند آموزش و پرورش نوین این محور تعلیم و تربیت خانواده‌ها را بر نمی‌تابد که همین باعث چالش فرایند آموزشی دانش‌آموزان می‌شود.

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر ادبیات منطقه سندرک farid.karimi@outlook.com

** دانشجوی کارشناسی آموزش ابتدایی دانشگاه فرهنگیان بندرعباس - پردیس فاطمه الزهرا(س)

khaterehheydaripoor@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۲۳



با این ملاحظه پژوهش حاضر بر آن است که با روش توصیفی-تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای در پرتو تقابل سنت و مدرنیته در آموزش و پرورش نوین به تحلیل این مساله پردازد و با واکاوی در نظام تعلیم و تربیت جوانب مختلف را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: سنت، مدرنیته، تعلیم، تربیت، فرهنگ، آموزش

مقدمه

در تمام قرون و اعصار به گفته‌ی کانت^۱ «تعلیم و تربیت مهم‌ترین مساله‌ای است که انسان با آن درگیر است».

دو ابداع بشری را می‌توان مشکل‌ترین مساله انسان به حساب آورد: هنر حکومت بر انسان‌ها و هنر تعلیم و تربیت آن‌ها» (کوی، ۱۳۷۸، ص ۱۱).

در جهان امروز رابطه‌ی آموزش و پرورش با جامعه و در جهت پاسخگویی به نیازهای متنوع و پیچیده‌ی آن، اهمیتی مضاعف و روزافزون یافته و با توجه به فرایند جهانی شدن و تاثیراتی که این فرایند بر ساختارهای اجتماعی دارد، مطالعه و بررسی نظام‌های آموزشی از اولویت‌های مهم و اساسی هر جامعه‌ای به شمار می‌آید چرا که اساساً آموزش و پرورش با ویژگی‌ها و گرایش‌های روحی، فکری و سنت‌های یک ملت همبستگی بسیار دارد.

این همبستگی از یک سو آموزش و پرورش را تحت تاثیر ویژگی‌ها و سنت‌های یک ملت قرار می‌دهد و از سوی دیگر آموزش و پرورش در تحول این ویژگی‌ها و سنت‌ها نقش موثری دارد (حکمت، ۱۳۵۰، ص ۷).

نظام آموزش و پرورش در صورتی می‌تواند در راه وظیفه اصلی خود که کوشش در راه برآوردن نیازهای اصلی و اساسی جامعه و افرادش است، گام بردارد که هدف‌های نظام آموزشی را از میان سایر هدف‌ها با استفاده از ضوابط به صورت روشن، صریح، واضح، متناسب، ضروری و قابل اجرا و قابل وصول انتخاب کند.

زیرا کلیه‌ی عناصر اصلی فرایند آموزش و پرورش چنان با هدف تعیین شده وابستگی دارند که نارسایی در هدف‌ها سبب خواهد شد تا کل نظام آموزشی دچار نقصان و خلل گردد و نتایج و



بازدهی لازم و متناسب را از فعالیتهای آموزشی دریافت نمی‌دارد و نیازهای فردی و اجتماعی ارضا نشده باقی می‌مانند و جامعه از نظام آموزشی خود با همه منابع و نیروهای طرفی بر نمی‌بندد، بنابراین به نظر می‌رسد که همزمان با تحولات اجتماعی باید تغییرات لازم را در هدف‌های نظام آموزشی ایجاد کرد تا پاسخگوی نیازهای گذشته و حال و آینده باشد.

در غیر این صورت وقتی هدف‌های آموزش و پرورش در چهارچوب نیازها و ضرورت‌ها نباشد، در حالی که مقتضیات متنوع زندگی به سرعت و مداوم تغییر می‌یابند، موجب فاصله و ناهماهنگی بین هدف‌های تربیتی و نیازهای اصلی جامعه می‌شود (معیری، ۱۳۶۷، ص ۵۷).

اهداف متناسب با نظام ارزش‌های جامعه و ضرورت‌ها، نیازها و انتظارات مردم در جنبه‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی موجب هدایت معقول نظام آموزش و پرورش و اثربخشی بیشتر از آن است و ناهماهنگی در درون نظام آموزش و پرورش موجب افزایش عدم تناسب با نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه است و اساس هرگونه توسعه و تدوین اهداف آموزش و پرورش متناسب با انتظارات و نیازهای مختلف زندگی فردی و اجتماعی است (سرکارآرانی، ۱۳۷۰، ص ۷۷).

پیشینه پژوهش

حجت‌الله فانی در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان نقد تحلیل مدرنیسم و دلالت‌های آن به منظور مطالعه کیفیت، دامنه و قلمرو تاثیر مدرنیسم در تعلیم و تربیت با برنامه آموزشی تربیتی آن پذیرفته و بر این مبنی به توصیف و تحلیل مفاهیم مدرنیستی و آراء تربیتی مربیان مدرن پرداخته است (درمیانی، ۱۳۸۸، ص ۵۳).

شروع مدرنیته را اوایل قرن نوزدهم میلادی گفته‌اند، دوره‌ای که رشد و پیشرفت تمدن از لحاظ سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی، آن را به یک الگوی جهان شمول تبدیل کرده بود که در برخورد با سایر کشورها کلیه ساختارهای آموزشی و مناسبات اقتصادی و مبنای فکری آنان را به چالش می‌کشید. آشنایی برخی کشورهای در حال توسعه که در عین حال در مقایسه با غرب عقب مانده بودند نخبگان این جوامع را به تکاپو برای فهم علل آن پیشرفت و عوامل این عقب ماندگی و



بدبختی واداشت، در حقیقت می توان گفت جریان علت شناسی ترقی و انحطاط جوامع سنتی مرهون برخورد با مدرنیته و آشنایی نخبگان با مدنیت برتر کشورهای پیشرفته است. این مقایسه در حالی صورت می گرفت که نقادی در آموزش سنتی جایگاهی نداشت و با چنین پیشینه ای نه تنها حرکت به سمت مدرنیته امکان پذیر نبود بلکه دوری و پرهیز از آن نیز توصیه می شد، ولی از مواجهه سنت و مدرنیته گریزی نبود.

در اوایل عصر قاجار آشنایی ابتدایی و محدود اقلیتی از نخبگان ایرانی با مدنیت غرب حاصل گشت که میوه ی آن نقد فرهنگ سنتی و ترسیم الگوی ترقی غربی در برابر این رقیب بی رمق بود. با گذشت اندک زمانی از آشنایی جهان با مظاهر مدرنیته، اندیشمندان دریافتند که تمام پیشرفت های غرب در سایه داشتن قانون کسب شده و برای برقراری قانون نیز باید جامعه ای آموزش دیده داشت.

از علت های اصلی عقب ماندگی کشورهای دارای آموزش سنتی فقدان یک نظام تعلیم و تربیت کارآمد است و بنابراین راه اصلی برون رفت از این وضعیت اصلاح و بازسازی نظام تعلیم و تربیت بر مبنای فرهنگ جامعه با استفاده از ابزارهای مدرن است، از طرفی حوزه تعلیم و تربیت به یکی از کانون های اصلی چالش بین سنت گرایان و نوگرایان بدل گشته است این چالش ها را در خصوص تعلیم و تربیت می توان در سه عرصه طبقه بندی کرد:

۱- مبانی نظری تعلیم و تربیت (نظیر اهداف و غایات تعلیم و تربیت، جهت گیری و رویکردهای اصلی نظام تعلیم و تربیت، جایگاه انسان و...) ۲- محتوای تعلیم و تربیت (نظیر تدریس علوم غیردینی و تقلیل مواد درسی دینی و...) ۳- روش های تعلیم و تربیت.

آموزش و تحول روند آن چه در تفکر سنت گرایان و چه در تفکر نوگرایان مورد توجه خاص قرار گرفته است از این جهت که نهاد آموزش از نقش ویژه ای در جامعه برخوردار است و تسلط بر نظام آموزشی یک جامعه به معنای حاکم نمودن ارزش ها، الگوها و قواعد، هنجاری خاص و در اختیار گرفتن کنترل آن جامعه است، از همین رو که نظام تعلیم و تربیت اغلب محور منازعات جناح های مختلف اجتماعی و سیاسی در یک جامعه است و بررسی روند تاریخی اصلاحات



آموزشی در یک جامعه و دوره خاص می‌تواند جهت‌گیری‌های اجتماعی، آموزشی و سیاسی را در آن دوره مشخص کند.

روش‌شناسی پژوهش

از آنجایی که آموزش و پرورش از مهم‌ترین عوامل تشکیل‌دهنده فرهنگ و زندگی انسان است در این پژوهش با توجه به موضوع تحقیق از روش خاصی به منظور جمع‌آوری اطلاعات و به دست آوردن نتایج مورد نظر استفاده می‌کند در این تحقیق بنا داریم به بررسی و تحلیل دیدگاه‌های مدرنیسم و سنت‌گرایان و تاثیر شرایط این رویکردها در آموزش و پرورش بپردازیم و چگونگی تاثیر آنها را مورد مقایسه قرار دهیم. لذا اطلاعات گردآوری شده در این تحقیق مورد توصیف، تفسیر قرار گرفته و پس از فراهم آوردن امکان مقایسه تشابهات و تفاوت‌های این دو رویکرد، تاثیر هر کدام از آنها در حوزه آموزش و پرورش تا جایی که به اهداف فرایندهای یاد‌دهی - یادگیری، برنامه درسی نقش معلم، شاگرد مربوط می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد لذا روش مناسب جهت انجام این تحقیق روش تحقیق توصیفی - اسنادی می‌باشد که از طریق جمع‌آوری اطلاعات از منابع موجود کتاب‌ها و کتابخانه‌ها موجود در این زمینه، مقاله‌ها - پایان‌نامه‌ها و اینترنت مساله مورد نظر بررسی و تحلیل می‌شود. پژوهش اسنادی به اطلاعاتی بستگی دارد که توسط دیگران جمع‌آوری و مشاهده شده است. به طور کلی تحقیق حاضر تحلیلی می‌باشد. اولین وظیفه محقق بررسی و تجربه و تحلیل در مورد درستی، اعتبار، معنی دار بودن اطلاعات است به عبارت دیگر از این نوع پژوهش زمانی استفاده می‌شود، که پژوهش نیاز به استفاده از اسناد و مدارک را ایجاب نماید. مطالعه توصیفی آنچه را هست توصیف و تفسیر می‌کند و به شرایط یا روابط موجود عقاید متداول، فرایندهای جاری، آثار مشهود یا روندهای در حال گسترش توجه دارد.

چهارچوب نظری بحث



دستاوردهای بشر در قرن بیستم، در زمینه مطالعات زیستی، روانشناسی و گسترش تکنولوژی تفکر و جریانی را شکل داد که مدرنیسم نامیده شد و آن را در تقابل با سنت قرار داد. عنصر سنت «tradition» یکی از سازمایه‌های بنیادین هنر است که بار سنگینی را در رساندن اندیشه‌های صاحب‌کلام به دوش می‌کشد. هنرمند بزرگ و مبدع کسی است که با کارکردهای پویای عنصر سنت، بحران‌های جامعه خویش را نشان می‌دهد. از ویژگی‌های آموزش و پرورش، در همه کشورهای و در همه ادوار تاریخی، مسأله «سنت و تجدد» است. سنتی که به‌عنوان حافظه جمعی کمک می‌کند انسان با گذشته‌اش ارتباط پیدا کند و آینده را بسازد و تجدیدی که لازمه عقل بشری است و خرد باوری را اساس کار خود قرار می‌دهد و با باورها و خرافه‌ها و نهادهای سنتی مبارزه می‌کند. بنابراین می‌توان گفت مدرنیته زاده صنعت و توجه‌کننده مناسبات است. آموزش و پرورش به‌طور کلی تحت تأثیر فرهنگ و تمدن سنتی - مدرنیته است و این مؤلفه برای تبیین واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی انسان معاصر گذشته و حال را برای ورود به آینده، در نظر می‌گیرد، در واقع مباحث فرهنگی و سنتی گذشته باید در مکالمه زنده با آنها با زمان حاضر استخراج شود. با این توصیف نمی‌توان امروز را فارغ از افق دلالت‌های کلاسیک قلمداد کرد. بدین سان در بررسی آموزش و پرورش «اعم از تعلیم و تربیت» باید از سنت تا تجدد را مد نظر داشت علت هم آن است که باید بپذیریم گذشته محو نمی‌شود و هرگز از بین نمی‌رود. بنابراین مسأله تقابل سنت و مدرنیته همواره از مهم‌ترین جدال‌های زندگی امروز بوده است.

تعریف آموزش و پرورش

فلسفه آموزش و پرورش به بررسی ماهیت و اهداف آموزش و پرورش و ابزارهای آن می‌پردازد. علاوه بر آن فلسفه آموزش خود را به عنوان بخشی از «نظریه آموزش» طبقه‌بندی کرده و سعی در شناسایی ماهیت و ویژگی‌های این نظریه کرده است و به تکمیل این نظریه می‌پردازد. (نقیب زاده، میر عبدالحسین ۱۳۷۴).

«نظریه آموزش» نوعی نظریه عملی است که سعی در فراهم کردن رهنمود و روشنگری تمامی جنبه‌های مختلف آموزش (اعم از جنبه‌های تعلیمی، اخلاقی، و سیاسی مربوطه) و هم چنین ساختار



اجتماعی وابسته به آن دارد. جهت دست یابی به این هدف، نظریه آموزش نیاز به فراهم آوردن مفاهیم صحیح و دانش کافی از نحوه تدریس، یادگیری، روش های ارزیابی، ساختار و نحوه تغییر و تحول سیستم های آموزشی و اجتماعی، نقش افرادی ذی نفع مربوط و مسایل نظیر آن دارد (Stanford encyclopedia of philosophy, jun۲،۲۰۰۸)

مساله آموزش طی قرن های متمادی ذهن فلاسفه را به خود مشغول داشته است. به عقیده برخی، معلمی از نظر قدمت دومین پیشینه انسان ها بوده است. هیچ جامعه ای وجود نداشته که اهمیت و مرکزیت آموزش را رد کند زیرا شکی نیست که کودکان بی سواد، نادان و نامطلع از فرهنگ و جامعه شان به دنیا می آیند. برخی از کودکان در مهارت ها امکانات با توانایی بیشتر دارند و این امر در قرار گرفتن فرد در طبقه اجتماعی و میزان درآمد وی تاثیر فراوان دارد.

یادگیری هم چنین به کودکان این قابلیت را می دهد که به صورت مستقل به سمت اهداف مورد نظرشان حرکت کنند و نیز هویت ویژه ای در جامعه داشته باشند (باقری، خسرو، ۱۳۸۹).

فرایند آموزش و پرورش از پیدایش انسان بر زمین آغاز شده است. هیچ جامعه انسانی وجود نداشته که اهمیت و مرکزیت آموزش را رد کند. در جوامع بدوی، آموزش رسمی به شکل امروزی وجود نداشت و آموزش محدود به انتقال فرهنگ بود و هدف آن پرورش فرزندان به گونه ای بود که بتوانند اعضای خوبی برای گروه یا قبیله شان باشند. در واقع در تمامی فعالیت های روزمره بالغین نقش معلمین را بازی می کردند و همه جا کلاس درس بود. انباشتگی دانش در طول زمان باعث شد که یک نفر بالغ نتواند بر تمامی آن مسلط شود. راه حلی که برای این مشکل پیدا کرد آموزش نوع رسمی بود. مدارس تشکیل شد و متخصصانی در آنها به گونه ای موثر به انتقال فرهنگ و دانش موجود کمک می کردند. با رشد فزاینده جامعه و زیاد شدن پیچیدگی های آنان، آموزش رسمی به عهده موسسات خاصی واگذار شد. از این رو ماهیت آموزش نیز دچار تغییر گشت. آموزش دیگر کمتر با زندگی روزمره افراد ارتباط پیدا می کرد، انتزاعی تر شده و با عمل گرای فاصله می گرفت.

دانش خیلی فشرده شده بود و این امر به دانش آموزان این قابلیت را می داد که از فرهنگی که در آن به دنیا آمده اند فراتر رفته و چیزهایی یاد بگیرند که هرگز نمی توانستند توسط تجربه مستقیم یا



تقلید از افراد بالغ بیاموزند. فرایند آموزش امروزه یکی از پایه‌های اساسی پیشرفت جوامع شده و اهمیت روز افزونی پیدا کرده است و این خود باعث شده که کتاب‌ها و تحقیقات زیادی در زمینه اهداف، محتوا و نحوه بهینه تدریس انجام شود. در دوران مدرن شاهد شکوفایی فلسفه آموزش و نظریات تعلیمی هستیم و هر معلم با توجه به شرایط دانش‌آموزان کلاس خود، از شیوه‌های مختلف آموزشی استفاده می‌کند. (دانشنامه انکارتا (Encarta) ۲۳ شهریور ۱۳۸۷).

سنت و مولفه‌های آن

تاکنون تعاریف مختلفی از سنت بیان شده است. سنت مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها و باورهای است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. ذهنیت و ایده‌هایی است که ریشه در گذشته دارد و مبنای عمل و رفتار آدمی قرار می‌گیرد. «درستی یا معقول بودن اعمال و رفتار سنتی، بر اساس سابقه حضور در مدت زمانی ارزیابی می‌شود که اعمال و آداب مورد قبول جامعه بوده است» (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۳۶۹). به طور کلی در تعریف از سنت ارائه شده است؛ در تعریف اول سنت جنبه دینی و اطاعت از اصول الهی و اوامر مذهبی است (نصر، ۱۳۸۸: ۱۵۵). و در تعریف دیگر سنت مجموعه‌ای از روش‌ها و عادات است که ریشه در فطرت انسان و اندیشه و سخن حکیمان و فرزندانگن دارد و به اقتضای زمان یا مکان یا حالت خاصی در بین مردم رواج می‌یابد، در زمان خود دارای ارزش و تقدس است و با از بین رفتن دلیل به وجود آمدنشان، جای خود را به سنت‌های دیگر می‌دهند، مانند سنت‌های مربوط به ازدواج، سوگواری، دید و بازدید، پیشواز، بدرقه و نمونه‌های دیگر یا سنت‌های خرافی مانند فوت کردن بعد از خواندن تعویذ و استفاده از طلسمات برای دفع بیماری‌ها» (پژوهنده، ۱۳۸۱: ۳۱۶). بر این اساس می‌توان گفت سنت‌ها یا منشأ دینی یا بر اساس عرف اجتماعی شکل گرفته‌اند.

سنت اساساً جمعی و اجتماعی است و با ارتباط بین آیین‌های تکراری و انجام تشریفات و انجام دادن جمعی آنها صورت می‌گیرد و اصولاً انجام تشریفات و رفتارهای رمزآلود سبب به وجود آمدن بنیادگرایی در دل سنت می‌شود. «بنیادگرایی بیان و تجلی حقیقت آیین‌های سنت به خالص‌ترین شکل است که اغلب هم تهاجمی است. بنیادگرایی در واقع بر آموزه‌های بنیادین و بر



اعتبار مفاهیم مشخص تأکید می‌کند، اما استفاده از آن نباید محدود به مذهب باشد. موضوع ثابت و قابل توجه در بنیادگرایی، به‌ویژه از نوع مذهبی، امتناع ورزیدن از ایده تساوی زنان و مردان و دفاع قاطعانه از خانواده سنتی است. این مفهوم بنیادگرایی است» (ملکیان، ۱۳۸۱: ۵۷).

اصل دیگر بنیادگرایی، امتناع از مرام مدرنیته است مرامی که می‌گوید هیچ امر مقدسی وجود ندارد و هر اقتصادی قابل تجدیدنظر است. سنت نوعی تسلط را در خود دارد که به‌صورت عرفی با هویت اشخاص درگیر است و هیجانانگیز در آن قرار می‌گیرند. از سویی دیگر، سنت ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد تا جایی که برخی تعاریف، فرهنگ را به‌معنای «سنت و آداب اجتماعی» تعریف کرده‌اند (وثوقی، ۱۳۷۶: ۱۱۸). از جمله ویژگی‌های یک جامعه سنتی می‌توان به اندک بودن شهرها، زیاد بودن روستاها، تمایز کامل طبقات اجتماعی، پیوند و نزدیک بودن حکومت و دین اشاره کرد.

معیار عمل در جوامع سنتی، آداب و سنت‌هایی است که در زمان گذشته اتفاق افتاده است. «در جوامعی که روش‌های عملیاتی سنتی حکم فرماست، گذشته، طیف پهناوری از روش‌های مرسوم را به آینده می‌کشاند، زمان تهی نیست و نوعی شیوه هستی قاطع و بی‌چون‌وچرا آینده را به گذشته متصل می‌سازد» (گیدنز، ۱۳۸۸: ۷۶).

به عقیده آنتونی گیدنز، نظریه پرداز اجتماعی معاصر (۱۹۳۸م) سنت‌ها از جریان نوسازی دور نمی‌شوند و در یک ارتباط هم‌زیستی درونی با مدرنیته درگیر هستند و حتی در جوامع مدرن نیز ادامه می‌یابند از نظر او جوامع مدرن گرچه توانسته‌اند حیطه عمومی مثل دموکراسی و اقتصاد را از سنتی بودن برهانند اما در حیطه زندگی خانوادگی و شخصی هنوز درگیر سنت‌ها هستند (گیدنز، ۱۳۸۸: ۸۲).

سنت احساسات و باورهایی هستند که به شکل جمعی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود: رفتار سنتی رفتاری است که در حوزه‌ای معین تکرار می‌شود. به نظر می‌رسد از عناصر مهم سنت که در هسته مرکزی آن قرار دارد، مراسم، آیین‌ها و رفتارهای تشریفاتی هستند که معمولاً با هیجان و احساسات همراه می‌شوند. به همین خاطر مفهوم انتقال از نسلی به نسل دیگر، مهم‌ترین ویژگی سنت است که موجب تداوم آن می‌شود.



از منظر گیدنز، سنت چهار ویژگی مهم دارد: ۱- سنت شامل آیین و رسوم و مراسمی است که در حوزه‌ای معین تکرار و باز تکرار شود؛ ۲- سنت جمعی است یعنی این آیین و رسوم به شکلی جمعی انجام می‌شود؛ ۳- سنت در درون خود نگهدارنده‌ای دارد که حافظ آن هستند (مثل کاهن‌ها و کشیش‌ها که کارشان تفسیر و توضیح و حفظ سنت‌هاست. ۴- سنت، باورها و آداب و رسوم گذشته است که ویژگی اصلی آن جمعی بودن است و معمولاً به شکل شفاهی، سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. «یک دسته رسوم اجتماعی که در صدد تکریم و القای هنجارها و ارزش‌های رفتاری معین و متضمن تداوم گذشته‌ای واقعی یا خیالی است. این رسوم، معمولاً با مناسک بسیار رایج یا دیگر اشکال رفتار نمادین پیوند دارد» (مارشال، ۱۳۸۸: ۱۱۹۶).

این تعریف ریشه در معنای لغوی سنت دارد، چرا که از نظر لغوی «سنت» به معنای انتقال دادن است (جهانبگلو، ۱۳۸۷: ۲۰۶). هویت افراد درگیر شود زیرا احساسات و هیجانات رهبری می‌کند و تسلط بر رفتار انسانی دارد (گیدنز، ۱۳۸۸: ۷۷).

دین تأثیرگذارترین عنصر در جوامع سنتی است که با جلوه‌های مختلف زندگی پیوند می‌خورد و به خصوص بر فرهنگ و هنر تأثیر می‌گذارد. دین بیشتر از عناصر سنتی دیگر قدرتمند است و می‌تواند مردم را فرمانبردار خود سازد. در جامعه سنتی مذهب، اصلی‌ترین نهادی است که ساختار اجتماعی را شکل می‌دهد. باور به خدا از اندیشه‌های اساسی ایدئولوژی دینی است. «در یک جامعه سنتی مردم به دین بیشتر از هر چیز دیگر اعتماد دارند. وجود گروه‌های مذهبی از نمونه‌های قدرت دین در این اجتماعات است. رهبران این گروه‌ها، افرادی مقبول هستند که افراد بسیاری را جذب خود می‌کنند» (وولف، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

جمعی بودن و اصول‌گرایی از ویژگی‌های اصلی سنت است. سنت‌ها معمولاً ریشه در تاریخ دارند؛ اما معیار سنتی بودن یک امر، تکرار شدن آن در بین افراد جامعه است. این خصوصیت‌ها بیشتر در آداب و رسوم مذهبی یا اجتماعی هر جامعه وجود دارد. در یک جامعه سنتی ارتباط زیادی بین مذهب با زندگی مردم هست.



سنت ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد، تا جایی که برخی تعاریف، فرهنگ را به معنای سنت و آداب اجتماعی می‌دانند. فرهنگ نیز مجموعه رفتارهایی است که به شکل سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر و در حقیقت از جامعه‌ای به جامعه دیگر انتقال پیدا می‌کند (وثوقی، ۱۳۷۶: ۱۱۸).

بسیاری از عناصر فرهنگی هر اجتماع ریشه در دایره سنت دارند چرا که این دو شباهت‌های بسیاری به هم دارند. ساختار یک جامعه سنتی، بسیار ساده‌تر از جامعه مدرن است و بر اساس قواعد ثابتی است به همین دلیل خطراتی که آن را تهدید می‌نماید نیز کم‌تر است. ترس از حوادث طبیعی در کنار از دست دادن رحمت خداوند یا نفوذ جادوها و طلسمات افراد بدخواه در کنار ترس از حکومت‌های مجاور مشکلات نسبتاً ساده‌ای هستند که جامعه سنتی با آنها درگیر است. وقتی چنین خطراتی را با بمب اتم، خطرات تهدید کننده محیط زیست و بیماری‌هایی که بشر امروز را تهدید می‌کند مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد ساکنان جامعه سنتی موانع به نسبت کمتری پیش‌روی خود دارند.

بسیاری از سنت‌ها به دلیل ریشه داشتن در اعتقادات جمعی در جوامع مدرن نیز به حضور خود ادامه می‌دهد. نقش و مدرنیته جریان‌هایی موازی هستند که مسیری متفاوت دارند، اما هر یک نمی‌توانند دیگری را به صورت کامل حذف کنند اگرچه در جوامع غربی، سنت‌های زیادی از بین رفته‌اند، اما سنت‌های فرهنگی - اجتماعی بسیاری وجود دارند که با زندگی امروز پیوند یافته‌اند. برخی سنت‌ها منعطفند و به مرور خود را تغییر می‌دهد، مانند آداب و رسوم اجتماعی که در هر برهه از زمان با شرایط هماهنگ می‌شوند و تغییر می‌نمایند و برخی دیگر تغییرناپذیرند و از ابتدا شکلی مشخص داشته‌اند مانند مذهب که ساختار اصلی آن تغییر نمی‌کند. سنت‌های برآمده از مذهب در دوران‌های مختلف ادامه می‌یابد و به وسیله نسل‌های بعدی تکمیل می‌شود. سنت به معنای مذهب نیست اما مذهب را نیز دربر می‌گیرد.

سنت‌گرایان با تأکید بر اعتقادات مذهبی از همه باورهای سنتی دفاع می‌کنند. «سنت‌گرایان بیشتر از هر چیز بر نقش دین به عنوان نجات‌بخش انسان تأکید می‌کنند. در مقابل، مخالفان سنت آن را برای انسان امروز کافی نمی‌بیند. جامعه‌شناسان سنت‌ها را ایستا و مربوط به عصر ناپختگی انسان به‌شمار می‌آورند. جامعه سنتی درستی یا نادرستی باورهای خود را با محک گذشت زمان بررسی می‌-



نمایند؛ در حالی که در یک جامعه جدید عقل معیار سنجش هر چیز است» (استونز، ۱۳۷۹: ۸۰). چرا که مدرنیته به خرد انسان بیش از هر چیز دیگر باور دارد.

مدرنیته و مؤلفه‌های آن

ریشه واژه مدرن لغت لاتین modernus است که از ریشه اصلی mode مشتق شده است. در زبان لاتین واژه mode به معنای اواخر و گذشته‌ای نزدیک بوده است (افشار کهن، ۱۳۸۳: ۴۹). مدرنیته از قرن پانزدهم پا گرفت و در قرن هفدهم وارد عرصه منازعات روشنفکری اروپای غربی شد؛ به عبارتی انسان مدرن به معنای حقیقی، در اروپا از قرن هفدهم شکل گرفت. هم‌زمان با پی‌ریزی بنیان‌های فلسفی و سیاسی مدرنیته در قرن‌های هفده و هجده، بنیان مادی این تمدن نیز ساخته شد. «اندیشه‌های فردگرایانه و خردگرایی که نمایندگان آن دکارت و فیلسوفانی نظیر کانت، فرانسیس بیکن، ماکیاولی، توماس هابز، جان لک، روسو، هگل، نیچه و مارکس بودند بر انسان‌گرایی، پیشرفت‌اندیشه، مادی‌گرایی، عقل‌گرایی، اصالت تجربه، برابری و احساسات-گرایی تأکید داشتند» (ملکیان، ۱۳۸۱: ۸۲).

از نظر مارکس نیروی عمده دگرگونی که جهان مدرن را نمی‌بخشد، سرمایه‌داری است. دورکسیم ماهیت نهادهای مدرن را اساساً متأثر از صنعت‌گرایی می‌داند و بر عقلانیت متجلی در تکنولوژی و سازمان‌فعالیت‌های سبز تأکید می‌کند (صفری، ۱۳۸۶: ۹). مدرنیته حاصل شکاف و گسست بین انسان‌گرایی رنسانسی قرن هجدهم و جنبش روشنفکری قرن هجدهم بود. برخی بر این عقیده هستند که این گسست عامل محرکی بود که کل نظام اجتماعی «مدرنیته» را به حرکت واداشت. بسیاری از جنبش‌های بنیادی در فرهنگ و اندیشه غربی در ظهور این مفاهیم مؤثر بودند. یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری مدرنیته پروتستانتیسم^۱ بود. این جنبش که وجدان فردی را از کلیسا رها کرد در کنار انقلاب‌های علمی و جنبش روشنفکری و انسان‌گرایی که همگی بر وجه عقلانی و انسان‌علمی تأکید داشت از جمله پیشگامان این حرکت و تحول و تغییر جامعه سنتی به مدرن بودند.

^۱ Pritestantism.



در سده نوزدهم نظریه «تکامل بشر» یا «اصل انواع» از طرف چارلز داروین، نظریه‌های اقتصادی-اجتماعی مارکس و انگلیس و نظریه «اصالت وجود» سارتر و هایدگر، فلسفه‌هایی بودند که به نوعی بر اصالت انسان و خودمحوری او تأکید داشتند و تا حدود زیادی با بینش و نگرش دینی در تعارض بودند. این فلسفه‌ها به کلی مقدمه مدرنیته بود.

اصول مدرنیته به وسیله استعمار مستقیم و غیرمستقیم همچون حضور اروپایی‌ها در کشورهای شرقی، تلاش شرق‌شناسان، تأسیس مدارس نوین دادوستدهای فرهنگی، علمی و اقتصادی، نهضت ترجمه و... به شرق راه پیدا کرد.

با توجه به جوانب مختلف مدرنیته، تعاریف گوناگونی از آن ارائه شده است چنانکه مدرنیته را نوعی تجربه کردن زندگی و شیوه زیستن دانسته‌اند که از تحولات صنعتی شدن، شهرنشینی و تفکیک حوزه دینی از غیردینی ناشی شده است. مدرنیته به معنی خردباوری و تلاش برای بخردانه کردن هر چیز، شکستن و ویرانگری عادت‌های اجتماعی و باورهای سنتی با پشت سر نهادن ارزش‌ها، حس‌ها، باورها و درک کلام شیوه‌های مادی و فکری است (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۱).

مدرنیته مربوط می‌شود به مجموعه معینی از طرز تلقی‌ها نسبت به جهان و نسبت به ایده‌های جهان به عنوان جهانی آزاد برای تغییر به دست و با دلالت انسان، نهادهای پیچیده، به‌ویژه تولید صنعتی و اقتصاد مبتنی بر بازار و حد معینی از نهادهای سیاسی، از جمله دولت-ملت و دموکراسی توده‌ای. در حقیقت جامعه مدرن، جامعه‌ای است فنی‌تر با نهادهای پیچیده که برخلاف فرهنگ گذشته، در آینده زندگی می‌کند تا در گذشته (پیرسون، ۱۳۸۰، ۱۶۳).

مدرنیته نوعی ایدئولوژی است، ایدئولوژی که به دنبال جایگزین کردن مدرن به جای کهنه است؛ فاصله گرفتن از گذشته و بیرون آمدن از آن. مدرنیته نوعی جهان‌بینی است که در آن نوع رابطه انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت تغییر کرده است. در این جهان‌بینی خداوند به حاشیه رانده شده و انسان در مرکز عالم قرار دارد. به سبب رواج فردگرایی، فرد اهمیت یافته و برای سامان دادن رابطه بین افراد نیز قوانینی وضع شده است. در ارتباط با جهان و طبیعت، انسان مدرن در پی تقدس‌زدایی است. به دنبال آن است که با شناخت عقلایی و علمی از طبیعت و ایجاد تغییرات لازم در آن، بیشترین بهره از آن را برای رسیدن به سعادت در زندگی دنیوی ببرد. تکیه بر عقل، اعتقاد



به پیشرفت تاریخی، اصالت علم جدید، جدا کردن اخلاق از تاروپود عالم، توجه به تکنولوژی، سکولاریزم اعتقاد به قانون‌گذاری عقل و سرمایه‌داری و مهم‌ترین مؤلفه‌های دنیای مدرن است. «مدرنیته یک جریان نواندیشی عقلی است که از سنت شکل می‌گیرد، ولی سنت را نفی می‌کند» (گیدنر، ۱۳۸۸: ۸۲).

مدرنیته را به تعبیری می‌توان تجربه‌ای دانست که هر جامعه به فراخور موقعیت خود، متفاوت از جامعه‌ای دیگر آن را تجربه می‌کند. «شاید بتوان عناصر اصلی اندیشه تجدد را بتوان چنین برشمرد: اومانیزم، عقل‌گرایی، طبیعت، فردگرایی، پیشرفت، ترقی، آزادی، برابری، لیبرالیسم، علم و سکولاریسم (کسرای، ۱۳۸۴: ۸۸).

مدرنیته را می‌توان مجموعه‌ای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی دانست که از حدود سده هفدهم میلادی در غرب بروز و ظهور یافت و تا به امروز ادامه دارد. این پدیده اجتماعی به دلیل تغییرات ناشی از صنعتی‌سازی، گسترش زندگی شهری و خروج دین از بافت زندگی انسان شکل گرفت. مدرنیته را می‌توان روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی «اسطوره‌های دینی، اخلاقی و فلسفی» دانست.

یکی از مسائل اصلی و کلیدی مدرنیته، تغییرات است. اساس آن بر نقد گذشته و حال استوار است. مدرنیته تا جایی در دنیای امروز پیشروی کرده است گذشته را مورد نقادی قرار داده که حتی خود را نیز نقد می‌کند. ایجاد مکتب پُست مدرنیسم‌گرایی این مدعاست. مدرنیته حاصل چهار دوره اصلی است که به ترتیب ذکر می‌کنیم:

الف) رنسانس: نهضت رنسانس که در قرن چهاردهم میلادی رخ داد یکی از پایه‌های اصلی مدرنیته است. واژه رنسانس به چند نکته اشاره می‌کند. ارتقای هنر و آموزش با توجه به نمونه‌های کلاسیک، فرهنگ‌ها و سبک‌های هنری مثل معماری، ادبیات، نقاشی، موسیقی و... هر نوع فرایند نو سازی، رشد و تکاملی که مربوط به این زمان باشد (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۱). جریان رنسانس زمینه تحول در بسیاری از ابعاد سیاسی، اجتماعی، هنری و... را فراهم نمود.



ب) نقد اعتقادات کلیسای کاتولیک (رفورماسیون): نقد اعتقادات کلیسای کاتولیک که به شکلی افراطی و متعصبانه بود، به ایجاد پروتستان منجر شد که قواعد تازه‌ای را در این زمینه در اختیار کلیسا قرار داد (همان: ۲۷).

پ) روع عصر روشنگری در اواخر سده هفدهم تا اوایل سده هجدهم.
ت) ظهور انقلاب صنعتی: که از نیمه دوم قرن هجدهم تا نیمه نخست قرن نوزدهم ادامه داشت صنعتی شدن به معنای استفاده از تکنیک‌های جدید و نگرش عقلانی در کار است و نتیجه اصلی آن بهبود وضعیت کار و پیشرفت سطح اقتصادی جامعه بود.

ث) اقتصاد: در جوامع سنتی تولید معمولاً به کشاورزی که حاد فاصل اقتصاد سنتی و مدرن است محدود بود (شولتز، ۱۳۶۷: ۱۶۸). صنعت نقش چندانی در اقتصاد جامعه نداشت. کشاورزان بر ابزار تولید مسلط بودند اما میزان محصول اندکی را تولید می‌نمودند. از آنجا که ایستایی جامعه سنتی میزان تولید را در آن محدود می‌کند. بنابراین هر خانواده نیازهای خود را برطرف می‌کند. مشاغل این جامعه بسیار محدود است. کشاورزان، نیروهای نظامی و بازرگانان طبقات اصلی این جامعه را شکل می‌دهند. «در جوامع سنتی کار غیر کشاورزی مبتنی بر کسب مهارت‌ها و استادی در پیشه‌ها بود و این گونه مهارت‌ها از طریق یک دوره طولانی شاگردی فرا گرفته می‌شد. کارگر، معمولاً همه جنبه‌های فرایند تولید را از آغاز تا پایان انجام می‌داد. برای مثال فلزکاری که خیش می‌سازد، آهن را حرارت می‌داد، به آن شکل می‌داد و ابزار را جفت و جور می‌کرد. با ظهور تولید صنعتی امروزی، بسیاری از صنایع به طور کلی از میان رفتند و آنها که باقی ماندند اکثراً به صورت بخشی از فرایندهای تولید «مقیاس بزرگ‌تر درآمدند» (همان: ۵۱۷).

ج) هویت: جامعه‌شناسان هویت را احساسی می‌دانند که فرد در جامعه به آن دست می‌یابد و با تکیه بر اشتراکات و یا تفاوت‌هایی که با گروه‌های دیگر دارد، به درک احساس هویت مستقل می‌رسد. در این تعریف، افراد و جماعت‌ها در روابط اجتماعی خود، از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند (لک، ۱۳۸۵: ۱۱۳).



تجزیه و تحلیل

در آموزش و پرورش سنتی مدرسه دانش‌آموزان را برای زندگی آماده می‌کند. معلمان منبع قدرت و اطلاعات هستند و یادگیرندگان منفعلانه اطلاعات را جذب و از قدرت تبعیت می‌کنند. والدین بیرون از آموزش هستند و در آن مشارکت ندارند اما نقش هدایتی فکری و فرهنگی فرزندان خود را برای انتقال آن به محیط مدرسه هم جز اهداف والدین در آموزش سنتی است. جامعه به جز در تامین بودجه‌ی مدرسه کاملاً از آن جداست و تصمیم‌گیری در آن متمرکز و بر عهده سیستم اداری است و معیارهای بیرونی خصوصاً نتایج آزمون ناظر بر برنامه ریزی هستند.

یادگیری خطی است و شامل انباشت معلومات و یادگیری مهارت از طریق سخنرانی، برگه‌های کار و متون درسی است، آموزش خطی عمدتاً بر پاسخ‌های درست متمرکز است. معمولاً رشته‌ای درسی مثل زبان انگلیسی و ریاضی از هم جدا هستند و آموزش ترکیبی کم‌تر دیده می‌شود. مهارت‌ها هدف تلقی و با جدیت آموزش داده می‌شوند

ارزشیابی نرم مرجع، بیرونی و نمره محورند در حالی که موفقیت رقابت محور است و وابسته به مکان و زمان و حافظه یادآوری است در نتیجه محصول در نقطه پایانی مورد توجه قرار می‌گیرد. هوش به توانایی‌های زبانی و ریاضی منطقی اطلاق می‌شود با این حال مدرسه وظیفه‌ای است که باید تحمل شود.

اما در آموزش و پرورش نوین مدرسه بخشی از زندگی است معلمان تسهیل‌گر، راهنما و پرورش دهنده تفکر هستند.

والدین به عنوان منبع با ارزشی در تعیین اهداف و برنامه ریزی آموزش مشارکت دارند، جامعه توسعه و مدرسه و کلاس ادامه‌ی آنهاست. تصمیم‌گیری با مشارکت نمایندگان گروه‌های مختلف دست‌اندر کار انجام می‌گیرد.

یادگیری حلزونی و شامل اهداف وسیع و عمیق است و از طریق بازی، تجربه مستقیم و تعامل اجتماعی ساخته می‌شوند. آموزش بر سوال‌های به خصوص دانش‌آموزان متمرکز است، رشته‌های درسی در هم تنیده هستند و دانش‌آموزان ارتباط آن‌ها را کشف و برقرار می‌سازند. مهارت‌ها به محتوا مربوط هستند و به عنوان ابزار در نظر گرفته می‌شوند از طرفی ارزشیابی‌ها پیشرفت محورند



و اشکال تنوعی دارند. موفقیت از طریق کاربرد در طی زمان فناوری تعیین می‌شود. محصول طی فرایند شکل‌گیری مورد توجه قرار می‌گیرد. هوش به هنرها و حل خلاق مسائل واقعی زندگی اطلاق می‌شود. مدرسه بخش سرگرم‌کننده‌ای از زندگی و یک چالش لذت بخش است. (مقالات سنجش، مقایسه آموزش پرورش سنتی و نوین، ۱۳۹۶).

<https://www.mobtakeran.com/Default.aspx?tabid=۱۸۲۳&articleType=ArticleView&articleId=۲۲۸۵۷>

پس اصول اساسی آموزش و پرورش نوین عبارتند از: اهمیت دادن به رغبت ناشی از قوه ابتکار آزاد است، شناختن نیازها و تجربیات کودک و هم‌شمردن Auto-discipline و تعاون، این اصول، انتقادی است بر اصول آموزش و پرورش سنتی که در آن ابتکار یعنی اشتباه و همکاری یعنی تقلب. در آموزش و پرورش سنتی فراگیر را با باری که در حد توانایی و امکان او نیست و با غذایی که با هیچ گرسنگی‌ای مطابقت ندارد پر می‌کنند و در آن احتیاج و شوق شیرینی را که کودک به دانستن، عمل کردن، مسئول بودن، همکاری کردن و خلاصه رشد کردن دارد را خفه می‌کنند. سرپوش گذاشتن بر روی این نیاز، دلیل بر از بین رفتن آن نیست، بنابراین بصورت رفتارهایی ناهنجار مانند رویایی بودن، بی‌انضباطی، خشونت، تنبلی، تقلب و تمایل به فعالیت‌های غیر اجتماعی بروز می‌کند.

افلاطون می‌گفت: «با بچه‌ها خشونت مکن، کاری کن که تربیت برای آنها نوعی بازی باشد تا بتوانی استعدادهای طبیعی آنها را کشف کنی».

ارسطو هم به آموزش و پرورش بر مبنای آزادی دادن به طفل معتقد بود لیکن اعتقادی که غالباً بر آموزش و پرورش نوین وارد می‌کنند این است که بیش از حد به تصویر و مشاهده اهمیت می‌دهد و کمتر به ذهنیات می‌پردازد، مثلاً بجای تدریس فیزیک، معلم در برابر بچه‌ها یک سری آزمایش انجام می‌دهد یا بجای تدریس جغرافیا از فیلم درباره سرزمین‌های مختلف استفاده می‌کند و این باعث می‌شود که بچه‌ها حالت انفعال پیدا کنند و بدون هیچگونه فعالیتی نفهمیده به آنچه به آنها عرضه می‌شود نظاره کنند، ولی باید بدانیم که هدف آموزش و پرورش نوین جانشین کردن دیدن به جای شنیدن نیست بلکه هدف آموزش و پرورش نوین جانشین کردن عمل به جای اندیشه است،



بعلاوه هرگاه بخواهیم که روش‌های سمعی بصری، مفید واقع شوند باید خود یادگیرنده نیز در عمل شرکت کند و دخالت داشته باشد تا این روش‌ها جنبه تحمیلی و جزمی به خود نگیرند، زیرا در غیر این صورت فراگیر را به گیرنده و دریافت کننده‌ای محض تبدیل کرده ایم. انتقاد دیگر آن است که آموزش و پرورش نوین، تربیت را بر محور لذت و بازی قرار می‌دهد و منکر نقش سازنده کار و زحمت می‌شود. اصل مهم تربیت این است که به فراگیر بفهمانیم که مقدمه هر لذتی زحمت است. (ناقی، شماره ۲، ۱۳۴۶).

نتیجه‌گیری

از سال ۱۹۴۵ به بعد در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر تاکید زیادی بر فرهنگ و مسائل فرهنگی شده است بدون شک توسعه و پیشرفت آموزش در بستر فرهنگ و تربیت مدرن در چند سال اخیر بیشتر از سال‌های گذشته در مجامع و محافل کشورها مورد توجه ویژه قرار گرفته است. توسعه و مدرنیته دستاورد انسان است و در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است، هدف از مدرنیته شدن متناسب با فرهنگ جوامع عبارت است از ایجاد زندگی پرثمر که از طریق آموزش امکان پذیر است. سهم برنامه‌های آموزش و پرورش در این بین، بسیار زیاد است.

آموزش و پرورش جهانی بیش از پیش در جهت بسط حیات فرهنگی دموکراتیک گام‌های اساسی برداشته است که تلاش در جهت شناساندن مرتبه و درجه میراث‌های فرهنگی معاصر، آموزش هنری زیبایی شناختی، تعلیم ارزش‌های مدنی و اخلاقی، آموزش بین فرهنگی و چند فرهنگی (رشد عزت نفس و احترام و درک فرهنگ‌های دیگران و گذر به فراسوی جذب فرهنگی) توجه به تنوع فرهنگی، و تفاهم متقابل و غنای فرهنگی، شناساندن فرهنگ خودی و حرکت به سوی ارج نهادن به فرهنگ ملت‌های همسایه و نهایتاً فرهنگ جهانی از ویژگی‌های آن است. آموزش با محوریت مدرنیته عبارت است از: توجه به حس کنجکاوی، فرصت بحث، اکتشاف شخصی، تفسیر، تعمیم، مشاهده، آزمایش و....

با علم به این متولیان امر آموزش و پرورش می‌بایست با سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی که از سنت آن جامعه سرچشمه می‌گیرد بستر مناسب برای آفرینش آموزشی مدرن متناسب با سنت و فرهنگ



همان جامعه تدوین کنند این تغییر اساسی که مستقیماً فکر و اندیشه فراگیران را هدف قرار می‌دهد زمینه‌ای برای خودشکوفایی و پرورش استعدادها و خلاقیت و نواندیشی و نوآوری معلمان و فراگیران را نیز فراهم می‌آورد. جامعه‌ای که تعلیم و تربیت آن علمی و تکنولوژیکی با محوریت سنت است باید از طریق چشم اندازهای تازه برای توسعه علم و آموزش خود اقدام کند آنچه در مرحله اول قرار دارد آموزش خانواده‌ها و والدین است این استراتژی که با روش تمرکز زدایی بر روی آرا و عقاید سنتی که مانع پیشرفت و توسعه است می‌بایست با تأکید به ارزش‌های مدنی و رفتار آزادمنشانه و سعه صدر و همبستگی و تأکید نقش خانواده بر تعلیم و تربیت فراگیران انجام پذیرد. متولیان امر زاینده‌گی و بالندگی فرهنگ و آموزش جامعه را با تقویت تفکر و ایدئولوژی جهان بینی و مدرنیته شدن در بستر فرهنگ و سنت را باید به صورت ترویج تفکر «**تفاهم سنت و مدرنیته**» در آموزش و پرورش تدوین و تنظیم کنند چرا که تبیین دقیق سیاست‌های آموزشی و فرهنگی، همگام شدن با تغییرات جهانی در عین حفظ ارزش‌های خودی، مادی و معنوی علم و دانش، به طور قطع جامعه را به سوی هدف عالی و حیات طیبه رهنمون خواهد ساخت.

منابع و مأخذ

- کوی، لوتان، (۱۳۷۸)، آموزش و پرورش تطبیقی، (محمد یمینی دوزی سرخابی، مترجم) تهران، سمت.
- حکمت، علیرضا، (۱۳۵۰)، آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران، موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی.
- معیری، محمدطاهر، (۱۳۶۷)، مسائل آموزش و پرورش، تهران، امیرکبیر.
- سرکارآرانی، محمدرضا، (۱۳۷۰)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس تهران، مطالعه تطبیقی آموزش و پرورش ایران و ژاپن.
- درمیانی، کتایون، (۱۳۸۸)، بررسی و مقایسه مدرنیسم و پست مدرنیسم بر نظام آموزش و پرورش، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم تربیتی، دانشگاه پیام نور، مرکز تهران.
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسن، (نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش). انتشارات طهوری، ۱۳۷۴.



- باقری، خسرو «فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران» (دو جلدی) انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
- وبگاه دانشنامه انکارتا (Encarta)، ۲۳ شهریور ۱۳۸۷.
- عضدانلو، حمید، (۱۳۸۶)، آشنایی با مفاهیم جامعه شناسی، تهران، نی.
- نصر، حسینی، (۱۳۸۸)، معرفت و معنویت، ترجمه: ان شاء الله رحمتی، تهران، سهروردی.
- پژوهنده، محمدحسین، (۱۳۸۱)، سنت و روشن فکری، به اهتمام سید مجید ظهیری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۱)، راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر.
- وثوقی، منصور، (۱۳۷۶)، مبانی جامعه شناسی، چاپ یازدهم، تهران، خردمند.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۸)، تجدد و تشخص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، تهران، من.
- مارشال، گوردون، (۱۳۸۸)، فرهنگ جامعه شناسی آکسفورد، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران، میزان.
- جهانبلگو، رامین، (۱۳۸۷)، زمانی برای انسانیت بشر، تهران، نی.
- وولف، ونیز، (۱۳۸۶)، نوسازی و مدرنیته، ترجمه: سعید مقدم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر.
- وثوقی، منصور، (۱۳۷۶)، مبانی جامعه شناسی، چاپ یازدهم، تهران، خردمند.
- استونز، راب، (۱۳۷۹)، متفکران بزرگ جامعه شناسی، ترجمه: میردامادی، تهران، مرکز.
- افشار کهن، جواد، (۱۳۸۶)، بازخوانی جامعه شناختی سنت گرایی و تجدد طلبی در ایران بین دو انقلاب، تهران، نوای نور.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۱)، راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر.
- صفری، تورج، (۱۳۸۶)، تاریخ و تجدد، تهران، ققنوس.
- احمدی، بابک، (۱۳۷۳)، مدرنیته و اندیشه انتقادی، چاپ دوم، تهران، مرکز.
- پیرسون، کریستوفر، (۱۳۸۰)، معنای مدرنیته، گفت و گو با آغوش گیدنز، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران، کویر.
- کسرابی، محمد سالار، (۱۳۸۴)، چالش سنت و مدرنیته در ایران، چاپ دوم، تهران، مرکز.



- نوذری، حسینعلی، (۱۳۷۹)، پست مدرنیته و پست مدرنیسم: تعاریف_ نظریه‌ها و کاربردها، تهران، انتشارات نقش جهان
- شولتز، تئودور، (۱۳۶۷)، گذار از کشاورزی سنتی، ترجمه: محمد سعید نوری نائینی، تهران، نی. لک، منوچهر، (۱۳۸۵)، هویت ملی در شعر دفاع مقدس، مطالعات ملی، شماره ۲۲، صص.
- (مقالات سنجش، مقایسه آموزش پرورش سنتی و نوین، ۱۳۹۶).
- <https://www.mobtakeran.com/Default.aspx?tabid=۱۸۲۳&articleType=ArticleView&articleId=۲۲۸۵۷>
- ناقی، هوشنگ، (۱۳۵۶)، نظام سنتی و نوین آموزش و پرورش، ارمغان (شماره ۳).

منابع انگلیسی

- "Philosophy of education", Stanford encyclopedia of philosophy, Jun ۲, ۲۰۰۸.